



نظریه ترجمه قرآن کریم

مسعود انصاری

این قلم به مناسبت های مختلف از قضیه نظریه ترجمه قرآن کریم سخن گفته است و اگر خداوند بزرگ بخواهد، در صدد تدوین کتابی نیز در این زمینه هستم، تا مبانی نظری ترجمه قرآن را در آن با شرحی بیشتر گزارش دهم و قطعاً با جرح و تعدیل عالمان این عرصه، این نظریه نضج و پختگی بیشتری خواهد یافت. اما در این مقال خواهیم کوشید که ضرورت رسیدن و پرداختن این نظریه را معلوم بدارم و با بیان برخی از مبانی آن نیم نگاهی به ترجمه های موجود داشته باشیم تا معلوم شود که در فقدان چنین نظریه ای نمی توان از حداکثر استعداد موجود برای پدید آوردن متنی متنقن و استوار و متناسب با متن متین قرین به اعجاز قرآن کریم بهره برد. اما برای آن که این شبهه به وجود نیاید که با پردازش یک نظریه در صدد هستیم چارچوب های خشک و معینی را ارائه دهیم تا بر پایه آن متونی یکدست و یک رنگ پدید آید، لازم است معلوم بداریم که منظور ما از نظریه ترجمه قرآن کریم چیست؟

در کوتاه سخن می باید گفت که: مراد از این نظریه تدوین و شناخت مجموعه مبانی نظری ترجمه قرآن کریم است که در سایه آن بتوان از لغزش های احتمالی که به تحریف معانی می انجامد، مصون ماند. به عبارت دیگر تدوین و تبیین مبانی مراد و منظور است و نه روش و سبک نگارش و... زیرا هر مترجمی برای آن که اقدام به ترجمه اثر می کند می باید هم مبانی خود را تعریف کند و هم روشی را که برمی گزیند. مترجمان در گزینش روش ها مختارند، اما در پذیرش مبانی بدون نظریه متن مبدأ چندان مختار نیستند و نمی توان هر متنی را با هر مبنای فرضی ترجمه کرد. به دیگر سخن اتخاذ روش امری اختیاری و ابداعی است، اما رسیدن به مبانی، کشفی است و اگر درک درستی را از «Epistemology/ نظریه معرفت» داشته باشیم، یعنی آن را بررسی انتقادی مبادی

اصول و مبانی ترجمه

۷۳۷۲

مختلف علوم، برای تحدید مبنای منطقی آنها، تعریف کنیم، در این صورت فهم نظریه ترجمه به طور اعم و ترجمه قرآن کریم به طور اخص بسیار آسان تر خواهد بود، زیرا با مقایسه دو اصلاح بیستمولوژی و متدولوژی (روش شناسی/ Methodology) می توان به ظرافت موجود در دلالت دو واژه نظریه و روش نیز پی برد، برای اینکه دلالت واژه نخست بس فراگیرتر و ژرف تر از اصطلاح دوم است، هر چند در مواردی پیوندهایی نیز با همدیگر دارند. در نتیجه تعیین و شناخت نظریه ترجمه هرگز دست بردن در ذوق و قریحه نویسنده نیست، زیرا نثری که از هر خامه می تراود، ویژگی ها و روش خاص خود را دارد و از این روی است که کم تر می توان دو نثر را یافت که از هر حیث همانند یکدیگر باشند.

پس نظریه ترجمه بی آن که قصد آن را داشته باشد که مترجم را محدود کند، به او کمک می کند که از فهم حقیقت معانی الفاظ فاصله نگیرد و دلالت زبانی تک واژگان را به درستی تشخیص دهد که البته به جای خود در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما از اینجا بود که صاحب این قلم که خود نیز به شرف ترجمه قرآن کریم نایل آمده است به آن صرافت افتاد که امروز ما بیشتر از ترجمه به نظریه ترجمه نیاز داریم، به ویژه آن که متأسفانه به نظر می رسد که داریم از نهضت دقت در ترجمه قرآن کریم فاصله می گیریم و در سایه تدوین و تکمیل این نظریه است که می تواند به پدید آوردن متون استوارتر مطمئن بود.

از این روی در این مقاله محوری ترین مباحث این نظریه از نظر خواهد گذشت:

(۱) شناخت شکوه متن قدسی، مترجم قرآن کریم پیش از هر چیز می باید تصور کلی خود را نسبت به این متن تصدیق کند، به عبارت دیگر باید بداند که این متن در مجموعه خود چگونه متنی است؟ امروزه در تبیین مبانی ترجمه می گویند که نخستین رسالت مترجم یافتن زبان متن مبدأ است. در نتیجه نمی آیند یک متن فلسفی را به زبان ادبیات داستانی و یا یک متن تاریخی را به زبان فلسفی ترجمه کنند و هر یک از این زبان ها نیز در درون خود زیر مجموعه هایی دارند. البته منظور ما در اینجا ضرورتاً این نیست، گرچه فهم زبان قرآن از مسئولیت های اساسی مترجم قرآن است. بلکه منظور این است که مترجم کاملاً بداند که این متن، به عنوان یک متن آسمانی با متون انسانی چه همانندی ها و چه تفاوت هایی دارد و تا این مرزها به درستی تحدید نشده به هیچ وجه ترجمه نیز به اهداف خود نمی رسد. شاید ذکر یک مثال در این باره روشنگر باشد، در همین مقاله از «ناشدنی های ترجمه قرآن کریم» سخن خواهیم گفت. یعنی این که مترجم هر کار که کند انتقال وجوهی از دلالت این متن ناشدنی است.

به عنوان نمونه هیچ مترجمی نخواهد توانست اعجاز زبانی قرآن کریم را به متن مقصد منتقل

۷۳۷۲ ۲۵

کند. در باب انتقال وجوه تفسیری تک واژگان و عبارات و گزاره های قرآنی نیز چنین است و در اینجاست که مقوله تبیین «انتظار از ترجمه قرآن» ضرورت می یابد. آن گاه پرسش این است که اگر مترجم نداند که ویژگی های قدسی این متن کدام است و با کلام انسانی چه نسبتی دارد، این امر از حیث انتقال درست معانی الفاظ و عبارات می تواند چه معزلی را پدید آورد؟

در پاسخ باید گفت: نظر به هریک از ویژگی های تعیین شده، آثار آن نیز متفاوت خواهد بود و به اقتضای این مقاله البته تلاش ما تعیین تمام مصادیق نیست و در حد توان خود را در اثری که در حال تألیف آن هستیم این ویژگی ها را بازخواهیم شناساند و هر تلاش فردی فقط می تواند سرآغازی باشد و بر این حقیقت تأکید می گذارم که در یک فرایند انتقادی است که این نظریه می تواند به نقطه کمال خویش نزدیک تر شود. یکی از ویژگی های بسیار مهم این متن آسمانی نظر به قضیه اعجاز آن است که در این متن از همه استعداد زبان عربی و حتی به قدرت الهی بیشتر از آن بهره برده شده و سر تفاوت آن با متون زمینی در همین است و بنده در تبیین تمایز وجوه اعجاز از وجوه اقناعی قرآن کریم به روشنی این موضوع را در یک فورمول روشنمند که برای انسان امروزی قابل فهم باشد تبیین کرده ام. آنگاه وقتی مترجم این واقعیت را درک کند، تمام تلاش خود را مصروف خواهد داشت که از ظرفیت ممکن برای پدید آوردن متنی متناسب استفاده کند. در عین حال نظریه ترجمه کاهلاً مرزهای ناتوانی متن انسانی را تبیین می کند و خواننده نظر به این حقیقت، انتظار خود را از ترجمه قرآن کریم شکل خواهد داد. بنابراین مترجم حق ندارد به هر زبان و نثری عباراتی را در مقابل گزاره های قرآنی بگذارد. زیرا اقتضای متن آسمانی آن است که عین معانی مراد خداوند متعال در ترجمه انتقال یابد و نداشتن این تصور مهم است که موجب می شود مترجم به لغزش های فاحش دچار آید. شاید ذکر نمونه ای مخاطب را با این قلم هم عقیده کند. شناختن شکوه قرآن کریم تا چه اندازه می تواند در پدید آمدن یک ترجمه استوار مؤثر باشد.

مترجم گرانقدر - ترجمه آیه: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمَشَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ، الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ** و لو لم تمسسه نار نور علی نور بهدی اللّٰه لوره من بشاء و بضرب اللّٰه الأمثال للناس واللّٰه بكل شیء علیم (نور، ۲۴/۳۵) آورده است: «خداوند نور آسمان ها و زمین است. نور خداوند به چراغدانی شبیه است که در آن چراغی قرار گرفته، چراغی که دارای حبیبی درخشنده، بسان ستاره ای تابناک است، روغن این چراغ از درخت زیتون است که به هیچ نقده خاصی در شرق و غرب وابسته نیست (زیتونی است در لایتهای) روغنی که بدون کبریت روشن می شود. نوری است که منشأ آن نور است. خداوند هر کس را که اراده فرماید به نور واسعه خود هدایت می فرماید و این مثل ها برای عموم مردم زده می شود که آیات را بفهمند و بهتر در آنها تدبیر کنند و

خداوند به قدرت علم واسعه، آگاه از کل امور مخلوق و خلقت است.

افزون بر آشننگی موجود در نثر که هوگر متناسب با زبان قرآن نیست برخی لغزش های مهم را یادآور می شوم تا مخاطب دریابد که آیا مترجم اصلاً این تصور را داشته است که در حال ترجمه کدامین متن است! مترجم بزرگوار در ترجمه عبارت «المصباح فی زجاجه، الزجاجه کائنها کوکب درّی» آورده اند:

«چراغی که دارای حبیب درخشنده به سان ستاره ای تابناک است».

چنان که ملاحظه می شود، مترجم «الزجاجه» را به حبیب ترجمه کرده اند که قطعاً ترجمه ای نادرست است، زیرا کجا دیده اند که چراغی را در حبیب بگذارند و اصلاً چگونه چراغ را در حبیب می گذارند! نه مگر آن که حبیب عبارت از کوبله و قیک آب است و بدون آب قابل تصور نیست. گذشته از این، ویژگی قدسی و آسمانی قرآن کریم اقتضا می کند که از استوارترین شیوه دلالت بهره ببرد. حال چگونه نور تا ابد پاینده و مستمر و همیشگی خداوند متعال در حبیب قابل تصور است که «عمر حبیب» در ناپایداری ضرب المثل است و مسعود سعد در همین معنی گفته است:

وز آب تیغ و آتش رزم تو در نبرد / عمر عدو چون عمر حبیب و شرار باد
از آن گذشته این عبارت چنان پریشان است که معنای گزاره قرآنی را نمی رساند.

دیگر آن که در ترجمه عبارت «لا شرقیه و لا غربیه» آورده اند: «که به هیچ نقطه ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست». من البته از این عبارت هیچ چیزی نمی فهمم و نمی دانم که درخت زیتونی که به هیچ نقطه ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست، یعنی چه! همه مفسران به این نکته تصریح کرده اند که مراد محل و جایگاه وقوع درخت زیتون است، به نحوی که وقتی خورشید برمی آید و نیز آنگاه که فرو می نشیند، آن درخت در حالتی است که در تمام طول روز از خورشید نور می گیرد و میوه اش در اثر آن پخته و رسیده است. نه آن که به هیچ نقطه ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست!

فیض کاشانی در ذیل این آیه عبارت بسیار روشنگری دارد:

لا شرقیه و لا غربیه: تقع الشمس علیها حیثاً دون حین بل بحیث یقع علیها طول النهار فان ثمرتها تکن انضج و زیتها اصفی / از یک سوی (شرق یا غرب) آفتاب نمی گیرد تا فقط در برخی از ساعات روز بر آن تابند، بلکه خورشید طی روز و در همه حال بر آن می تابند و در نتیجه میوه اش رسیده و روغنش ناب است.^۱

از همه شگرف تر در ترجمه عبارت «یضی» و «لؤلؤم تمسه نار» آورده اند: روغنی که بدون کبریت روشن می شود! اولاً یضی به معنای روشنایی بخشیدن است نه روشن شدن. و داوری

مابقی عبارت، یعنی حکایت کبریت را نیز به فهم مخاطب وا می گذارم!

اما نتیجه ای که می توان از این همه کج فهمی در ترجمه یک آیه گرفت این است که مترجم از عظمت و شکوه و جایگاه متن مترجم هیچ آگاه نیست و اگر ندانیم که چنینش این واژگان و عبارات از آن روی که برآمده از اراده آگاه الهی است و مبتنی بر حکمت، قطعاً دلالت آن را نیز در نمی یابیم.

۲) آگاهی از ظرفیت، پیشینه و داشته های زبان مقصد، شاید خرده بگیرند و بگویند این شرط برای برگرداندن هر متنی ضروری است اما می خواهم تأکید بگذارم که برای ترجمه قرآن کریم به دلیل خطیر بودن امر، بسیار حایز اهمیت است. برای این که اگر کسی سعدی زمان خویش نیز باشد باز در بازگرداندن معانی واژگان و عبارات احساس ناتوانی می کند و با عنایت به حقیقت شرعی بسیاری واژگان و اصطلاحات برابرهای مرسوم هرگز افاده معنای مورد نظر را نمی کنند. در نتیجه مترجم قرآن کریم می باید از ظرفیت های زبانی، وجوه زیبایی شناختی، نکات دستوری و بلاغی و بیانی آگاه باشد به ویژه آن که ما در زبان پارسی به گنجینه ای عظیم و گران سنگ از نظم و نثر دسترسی داریم که همواره نکات و تلمیحات و اشارات قرآنی در آنها آمده است و هر چند بسیاری از مترجمان به این مهم نظر داشته و برخی نیز در آن استاد بوده اند اما بسیاری نیز به دانسته های اندک کوچک بازاری خود بسنده کرده اند و متأسفانه به هر زبان که خواسته اند، متن مقدس را ترجمه کرده اند. که به عنوان نمونه به برخی از این عبارات اشاره می شود و داوری را به خوانندگان فاضل می سپارم.

الف) مترجم بزرگواری در ترجمه عبارت «انصتوا» آورده اند: سکوت را رعایت کنید. این لفظ در ایجاز کامل آمده است و اگر کسی یک بار هم دیوان شمس و تخلص مولانا به «خمش» را خوانده باشد و یا آن بیت شاعر که می گوید:

چو قرآن بخوانند دیگر خموش

به آسائی پی می برد که آن ترجمه بدون توجه به داشته های زبان فارسی صورت پذیرفته است.

ب) این بار گروه مترجمان در ترجمه عبارت «تکاد السموات یقطنن من فوقهن» آورده اند: «نزدیک است آسمان ها از فرازشان بشکافد» ملاحظه می شود گذشته از آن که مرجع ضمیر «هن» چیست، تناسب فعل و فاعل «آسمان ها/ بشکافد» که ابتدایی ترین قواعد دستور زبان فارسی است، در این ترجمه ملاحظه نشده است.

ج) در ترجمه آیه ۷ همین سوره (شوری) در ترجمه عبارت: «و كذلك اوحینا الیک قرءاناً عربیاً» آورده اند: «و این چنین خواندنی عربی (= واضح) را به سوی تو وحی کردیم» که البته معلوم نیست کجای این عبارت فارسی است! در همین آیه «یوم الجمع/ روز جمع آوری» «و یدخل/ داخل»

می کند». «بدرؤکم فیہ/ در حال که شما را بدین وسیله می آفریند»، «ولا تفرقوا فیہ/ در آن تفرقه افکنی مکنید»، «کلمه/ سخن سست. گونه ای»، «اورثوا الكتاب/ کتاب به آنان ارث داده شد»، «کسانی که به آن (رستاخیز) ایمان نمی آورند، بدان شتاب می ورزند»، توجه هر آشنای به زبان پارسی را با شگفتی به خود جلب می کند!.

د) گروه مترجمان در ترجمه عبارت «یوم ترونها تذهل کل مرضعة مما ارضعت» آورده اند: «روزی که آن را می بینید، هر شیر دهنده ای (از بوسن) آنچه را مشغول شیردادن است از یاد می برد». آیا واقعاً ظرفیت زبان فارسی این است!

ه) گروه مترجمان در ترجمه عبارت «ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم» آورده اند: «و می گویند: او گوش (ی، و خوش باور) است! بگو! گوش خوب بودن به نفع شماست» واقعاً مخاطب پارسی زبان که روح خود را با فصاحت حافظ جلا داده و از بلاغت سعدی سیغل پذیرفته، این عبارت چه می فهمد!

هـ) این چه پارسی نوشتن است! این عبارات اضافه کنید ترجمه عبارات «اقدموا مع القاعدین» فرو نشستان (از جهاد) بنشینید! «انما لنا نخوض/ ما فقط همواره (در هر سخنی) فرو می رفتیم» البته هر فارسی زبانی نمی فهمد که «همواره فرو رفتن در هر سخنی» به چه معنی است!

ثبیین حدود، ناشدنی های ترجمه آیات، چنان که پیش از این نیز به اشارتی یادآور شدیم. مقدس و جوهی وجود دارد که قابل انتقال به متن مترجم نیست که در رأس آن می باید به زبانی قرآن کریم اشاره کرد. فارغ از آن که دلیل اعجاز قرآن کریم را چه باید بدانیم، باید در نتیجه باشیم که به ویژه اعجاز زبانی آیات و عبارات قابل انتقال به متن ترجمه شده نیست. برای اکثر چنین انتقالی ممکن باشد، نقض غرض خواهد بود و به تجربه ثابت شده است که میان ترجمه آیات تفاوت از زمین تا آسمان است. از ترجمه های دسته چندم که بگذریم و از آن که از حیث زبانی ارزش چندانی ندارند، اگر استوارترین ترجمه های کهن و جدید را بگیریم پی خواهیم برد که تمام مترجمان به نوعی از عظمت متن آیات، خود را پریشان می بینند، به عنوان نمونه می توان آن توبیت نخست تفسیر میبیدی یاد کرد، به نحوی که می بیند که در برابر گزینی، از فوق بس شگرف برخوردار است اما ساختار نحوی نهایت به نقش واژگان در آیات کاملاً از هم گسیخته است که البته در گزارشی مستقل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ترجمه به این که ترجمه فقط بیان معنای الفاظ و برآمده از ذوق انسانی است هرگز نمی تواند باشد و اینجاست که هر مترجمی، به هر میزان توانایی فرضی ممکن از متنی که پدید

آورده است احساس خرسندی نمی کند، مگر آن که عظمت زبانی آیات را در نیافته باشد. در اینجا پرسش اساسی این است که فهم این قضیه چه نسبتی با نظریه ترجمه دارد؟ در پاسخ باید گفت که غفلت از این حقیقت مترجم را در موقعیتی قرار می دهد که بی جهت زمان و نیروی خود را برای چیزی صرف کند که در دست رس او قرار ندارد و این قلم تعبیری دارد که ذکر آن بی فایده نیست و آن این که روح افلاکی کلام حق را کاملاً نمی توان در قالب خاکی سخن انسانی فرو ریخت و آخر «چه مقیاس ذره را با عین خورشید» به عنوان نمونه می توان از نظم حاصل آمده از چیدمان شگرف تک واژگان در عبارات قرآنی یاد کرد. نظمی فراتر از ظرفیتی که ما از زبان عربی و حتی از نظم تا آنجا که می شناسیم و می دانیم، انتظار داریم. نکته ای که بسیاری از محققان و اعجاز شناسان از آن غفلت کرده اند، اما عبدالقاهر جرجانی در دلایل الإعجاز به درستی آن را درک و به زیبایی بیان کرده است:

اعلم انک لن تری عجباً من الذی علیه الناس فی امر النظم، و ذلک انه ما من احد له ادنی معرفة إلا و هو یعلم ان هاهنا نظماً أحسن من نظم / بدان که هرگز نباید از نظر گاه عالمان در باره نظم در شگفت بود و آن این که اگر کسی کمترین شناختی داشته باشد، خواهد دانست که در گزاره های قرآنی نظمی بس نیکوتر [و فراتر] از نظم وجود دارد.^۲

در ما نحن فیه مجال آن نیست که بحث مصداقی کنیم، اما نتیجه ای که می خواهیم بگیریم این است؛ همان طوری که به تجربه ثابت شده و طی یک هزاره و نیم آزموده ایم حتی زبان آوران عرب، با داشتن چنین الگویی نیز نتوانسته اند از آن محاكاة و تقلید کنند. پس مترجم چگونه می تواند با محدودیت های فراوانی که در انتقال دقیق معانی دارد، آنچه را که عبدالقاهر آن را نیکوتر از نظم تعبیر می کند، به ترجمه انتقال دهد، این هم از ناشدنی های قرآن کریم است. کوتاه سخن این که وظیفه این نظریه است که بر مترجم معلوم بدارد که چه بخشی از قرآن کریم از قبیل اعجاز، حروف مقطعه، تشابهات، الفاظ برخوردار از حقیقت شرعی و... ترجمه ناشدنی است و مهم تر از همه پس از آن که معلوم شد که این بخش ها ترجمه پذیر نیستند، مترجم باید چه کار کند. مفعول بگذارد. از مسئولیت خود بیرون بداند، عین عبارت را ذکر کند و یا این که راه کار دیگری برای آن ارائه دهد. البته نظریه ترجمه قرآن کریم می تواند رهیافتی مشخص در اختیار بگذارد و به عنوان نمونه معلوم بدارد که مثلاً اعجاز زبانی و یا مثلاً ویژگی های فراتر از متن قرآنی به طور کلی قابل انتقال نیست. پس چاره ای جز آن ندارد که قضیه را در ترجمه مفعول بگذارد. اما در باب حروف مقطعه و یا تشابهات قضیه این گونه نیست و می باید ساز و کار مناسب دیگری برای آن اندیشید.

۳۵۴

۴) نکته دیگری که نظریه ترجمه به آن می پردازد این است که مرزهای انتظار از ترجمه قرآن را تعیین کند. اگر ما در نظریه ترجمه واقعاً مرزهای ترسیم شده معینی را شناخته باشیم، تکلیف مترجم و همچنین مخاطب با ترجمه روشن می شود، واقعاً چرا این همه ترجمه های آمیخته، با عبارات تفسیری داریم؟ برای این که مترجم هنوز شرح وظایف معینی برای خود قایل نیست. مترجم باید این را بداند که وظیفه او چیست، که مثلاً مجملات را تبیین کند و یا مدلول تشابهات را مشخص کند و عام را از خاص معلوم بدارد و ناسخ را از منسوخ بشناساند همه اینها می باید در گستره دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

۵) یکی از مشکلات واقعاً بنیادی ترجمه قرآن کریم تفاوت برابرها و معادل ها از حیث دلالت بر معانی است، نظریه ترجمه می باید تکلیف مترجم را در این باره روشن کند، به عنوان نمونه هنوز که هنوز است ما در برابر گزینی برای واژگانی نظیر «رحمن»، «رحیم»، «حمد» با عنایت به ظرافتی که در مقام دلالت دارند، با مشکل رو به رو هستیم. زیرا در ترجمه واژه حمد، هیچ یک از دو برابر سپاس و ستایش با آن بار معنایی که در زبان فارسی دارند. عیناً بر معنایی دلالت نمی کند که یک عرب فرهیخته و آشنا به زبان عربی از حمد می فهمد.

پرداختن به همه اینها تکلیف مترجم نیست. یک نفر و یا یک گروه مترجم به ویژه با در نظر گرفتن تنگناهای موجود در زمان ما، مگر چه اندازه توان دارد که برای همه این پرسش ها پاسخ و روش بیابد. باز مثال دیگری را که ذکر می کنم. بسیاری از مترجمان کوشیده اند که برای عبارت قدسی و نوکار برد «بسم الله الرحمن الرحیم»، به ویژه نظر به ظرافت هایی که مفسران در تبیین معنای دو لفظ رحمن و رحیم به آنها اشاره کرده اند، ترجمه های جدیدتری از دو ترجمه «به نام خداوند بخشنده مهربان» و «به نام خداوند بخشنده مهربان» به کار می برند. گاهی اوقات ترجمه ها آن قدر زمخت و غیر فارسی هستند که هر انسان اهل ذوقی با عنایت به توقعی که عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» حیث دلالت ایجاز و فصاحت و رسایی و... در او پذیرد آورده، احساس می کند که کلوخی را از دست می دهد. پس بلند بر قریحه او کوفته اند. واقعاً به دو ترجمه «به نام خدای گسترده مهر مهرورز» یا عبارت دیگر: «به نام خداوند نعمت بخشنده رحمت گستر» توجه فرمایید! این پرسش پیش می آید نظریه ترجمه برای این مشکل چه کار می تواند بکند؟

در پاسخ باید گفت: این نظریه می تواند خیلی راهها را فرا روی مترجم بگذارد، مثلاً آنگویید: «مردمی که امروز به زبان فارسی سخن می گویند، «بسم الله الرحمن الرحیم» را از زبان خویش می دانند و واقعاً ترجمه کردن عبارتی را که مردم آن را بهتر از ترجمه اش می دانند چه سودی دارد؟ یا این که نظریه ترجمه می گوید درست است که «خداوند بخشنده»

۳۵۵

مهربان» یا «خداوند بخشنده مهربان» عیناً بر همان معنایی دلالت نمی کند که از «بسم الله الرحمن الرحیم» می فهمیم، اما از آن روی که هزار سال است که کلیت این عبارت برای دلالت در معنای مستفاد از بسم الله الرحمن الرحیم وضع شده تو گویی برای دلالت بر همه معنای آن خاص شده و به نوعی در کلیت خود ضعف مفرداتش را جبران کرده است. وقتی مخاطب (به نام خدا) بخشنده مهربان را می شنود، سر راست به معنای بسم الله الرحمن الرحیم خیره می شود و فرایند ذهنی واقعاً هم اگر نقصی وجود داشته باشد، تدارک می شود. به ویژه وقتی که بواب پیشین گفته از رسایی و دلنشینی خاص نیز برخوردار است.

آنچه گفته شد البته موارد بسیار اندکی از مباحثی است که می باید در نظریه ترجمه قرآن به آن پرداخت و هدف ما در این مقاله آن بود که در نظر داشته باشیم که بیشتر از ترجمه الحمدلله در غیاب نقد تعدادش کم هم نیست که بسیار است، به نظریه ترجمه نیاز داریم بتوانیم در سایه آن به ترجمه ای که سزاوار قرآن کریم است، دست پیدا کنیم و پردازش تکمیل پروژه البته از توانایی یک کس بیرون است و باز تأکید می کنم که نظریه ترجمه نضج و کمال را تنها در کوره نقد پیدا خواهد کرد و آنچه را گفتیم و خواهند گفت تنها یک تصور و پیش پند است و می باید بارها و بارها مورد ارزیابی قرار گیرد. و إن شاء الله اگر مجالی دیگر دست در فرصت های بعدی به موارد دیگری از وظایف نظریه ترجمه قرآن کریم خواهیم پرداخت.

مولانا: «این زمان بگذار تا وقت دگر»

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳/۲۳۵، مشهد، دارالمرتضی للنشر

۲. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز/ ۳۹۴، بیروت، دارالکتاب العربی